

هو

۱۲۱

# السائر الحائر

نجم الدين كبرى

به كوشش: اكرم شفائى

## فهرست

- ۲..... فصل
- ۳..... شرط اول: طهارت
- ۵..... شرط دوم: خاموشی زبان ظاهر الّا از ذکر حق تعالی
- ۵..... شرط سوم: خلوت دائم و عزلت از خلق
- ۶..... شرط چهارم: صوم
- ۷..... شرط پنجم: دوام ذکر لا اله الا الله
- ۹..... شرط ششم: نفی خواطر
- ۱۰..... شرط هفتم: تسلیم و رضا دادن به حکم حق تعالی
- ۱۰..... شرط هشتم: اختیار صحبت صالحان و هجران از اخوان سوء
- ۱۱..... شرط نهم: ترک خواب و خوابگاه الّا از غلبه
- ۱۲..... شرط دهم: آن است که در خوردن طعام و شراب اسراف نکند و اقتدار نکند و بر حال وسط نگاه دارد

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## رَبِّ آعِنُ وَ يَسِّرْ

سپاس مر خداوندی را که خلق را از عدم به وجود آورد، و بعضی خلق بر بعضی تفضیل کرد، و آدم و آدمی زاد را بر بسی خلقان فضل داد؛ فقال عز من قائل: «وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا»<sup>۱</sup>. و خلافت در زمین بر آدم و آدمی زاد ارزانی داشت؛ فقال: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۲</sup> و قال: «جَعَلَكُمُ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ»<sup>۳</sup> و این مثنوی ضعیفان را اهلیت خطاب و کلام خود داد و به زبان ایشان خواندن میسرگردانید؛ فقال: «وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ»<sup>۴</sup>. و در ازل و ابد از اعزاز و اکرام باقی نگذاشت؛ فقال: «وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ»<sup>۵</sup> و در وقت تصویر خلائق، «آدمی را» صورتی خوب داد، که: «وَصَوَّرَكُمُ فَأَحْسَنَ صُورَكُمْ»<sup>۶</sup> و در نهاد ایشان صلاحیت آن نهاد که به یک ساعت خود را شایسته حظیره قدسی او کنند و در لحظه‌ای دیگر به اسفل السافلین فرو افتند، که «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ»<sup>۷</sup> و قال: «إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَنَهْرٍ، فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِندَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»<sup>۸</sup> و اجزاء و ابعاض و معانی اینان را آیتهای ملکوت و جبروت گردانیده؛ فقال: «وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ» و قال: «سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ»<sup>۹</sup>. و جانهای پاک ایشان را دیده‌ها داد، تا آیات باطنه او ببیند، چنان که به دیده صورتها آیات ظاهره او ببیند؛ فقال: «فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ»<sup>۱۰</sup> و درود بی‌نهایت بر خلاصه موجودات و خواجه کاینات، محمد رسول الله باد، و اهل بیت او، خاصه فرزندان و نبیرگان او، و «زنان او که» مادران مومنانند و اصحاب او، از مهاجران و انصار، رضی الله عنهم و رضوا عنه.

## فصل

پیش از این، از این ضعیف، خواص اصحاب معنا که به صورت دور ترک بودند و از راه معنای نزدیک، التماس کردند کتابی به زبان تازی، که روشن‌ترین همه زبانهاست، تا دستوری بوده در راه حق تعالی؛ و شرط و علامات

۱- سورة اسراء «۱۷» آیه ۷۰.

۲- سورة بقره «۲» آیه ۳۰.

۳- سورة انعام «۶» آیه ۱۶۵.

۴- سورة قمر «۵۴» آیه ۱۷.

۵- سورة قصص «۲۸» آیه ۴۶.

۶- سورة تغابن «۶۴» آیه ۳.

۷- سورة تین «۱۷» آیه ۴-۶.

۸- سورة قمر «۵۴» آیه ۵۵-۵۴.

۹- سورة ذاریات «۵۱» آیه ۲۱.

۱۰- سورة فصلت «۴۱» آیه ۵۳.

آن جمع کردیم و نام آن کتاب «رساله الهائم الخائف من لومه اللائم الطالب بقلبه الهارب بقالبه» نهادیم و بحمدالله تعالی مقبول آمد و مقدمان دین و شریعت نبوی قبول فرمودند، و موافق حال ایشان آمد. لکن جماعتی دیگرکه از زبان تازی دور ترک بودند و ایشان را به زبان پارسی مؤانستی بیشتر بود، التماس کردند تا یکی دیگر مانند آن یا نزدیک آن، کتابی کنیم به زبان پارسی که تلو زبان تازی است در حلاوت و فصاحت، تا فایده عام‌تر بود. اجابت کردیم و بر مهمات دیگرکه بود، مقدم کردیم و نام او «رسالة السائر الحابر الواحد الى السائر الواحد الماجد» نهادیم و در نهاد «ن» این نام، پنج شش معنا گوش داشتیم: یکی آنکه مرد سائر باید در راه حق تعالی، که از راه تمنا چیزی نتوان یافت.

دیگر آنکه مرد واجد باید، از وجد و وجدان و موجدت و وجود، زیرا که تا مرد در وجد نباشد به چیزی نرسد و نیز از راه فال نیکو باشد زیرا که یافتن چون نیافتن نباشد. دیگر آنکه نام ستاری او یاد کردیم تا گناهان و خرده‌های ما را به کرم عفو فرماید. دیگر نام واحدی او در آخر نام آوردیم تا بداند رونده، که آخر راه، فنای رونده است در وحدانیت؛ و در نام رونده حائر آوردیم و در نام حق تعالی، ماجد زیرا که ماجد مستحق ثناهای بی حد و اندازه بود و سیار در آن متحیرگردد. اکنون بیاید دانستن که راه رفتن را پیشینان هشت شرط نهاده‌اند بعد از مسلمانانی تمام، و ما در آن هشت شرط دو شرط دیگر درافزودیم تا ده شد «تِلْكَ عَشْرَةٌ كَامِلَةٌ»<sup>۱</sup>.

### شرط اول: طهارت

طهارت [را] انواع بسیار است: یکی طهارت از کفر و شرک جلی. دیگر طهارت از شرک خفی، چون ریا و سمعت. دیگر طهارت از دوستی دنیا و هر چه در اوست.

دیگر طهارت از هواجس نفوس و وساوس شیطان. دیگر طهارت از رفع حاجت بر غیر حق تعالی است، و اگر چه جبرئیل عليه السلام باشد، چنان که ابراهیم عليه السلام گفت «اما اليك فلا»<sup>۲</sup>.

اول طهارت از جنابت و حدث، چهار اندام شستن که وظیفه عوام اهل اسلام است. چون بر آن طهارت مداومت نماید، از جمله اهل خواص گردد و فواید این طهارت بیست است به ظاهر: فایده اول: رفع حدث و جنابت.

فایده دوم: تخفیف است، زیرا که رسول صلى الله عليه وسلم در حدیث غریب فرمود: «سَرَّ طَهَارَتِ تَخْفِيفُ اسْتِ» و این سخن را غوری است که به جز پیغمبر یا ولی نداند، و آن آن است که چون مرد به نجاست حدث یا جنابت ملوث بود محمل شیاطین گردد، زیرا که در حدیث درست می‌گوید: «الحشوش محتضرة» یعنی چیزهای بی‌نماز در او شیاطین جمع شوند و حاضرگردند. پس چون مرد وضو سازد، شیاطین و ثقل ایشان از او دور شود، تخفیف حاصل آید.

فایده سوم: نظافت است و رسول صلى الله عليه وسلم می‌گوید: «الدين النظافة».

فایده چهارم: شستن کل آلودگی از روی روح پاک است. اشارات به این سخن در آن آیت است که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»<sup>۳</sup>.

<sup>۱</sup> - سورة بقره «۲» آیه ۱۹۶.

<sup>۲</sup> - خصال صدوق، ج ۱، ص ۳۳۵.

<sup>۳</sup> - سورة شمس «۹۱» آیه ۹ - ۱۰.

فایده پنجم: آتش نفسانی به آب کشتن است و روحانی شدن.

فایده ششم: به اسباب حیات پیوستن که: «وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا»<sup>۱</sup>.

فایده هفتم: سلاح در پوشیدن که: «الوضوء سلاح المومن».

فایده هشتم: نور بر نور افزودن که: «الوضوء علی الوضوء نور علی نور»<sup>۲</sup>.

فایده نهم: علامات ایمان بر خود ظاهر کردن که «لایحافظ علی الوضوء الا مومن»<sup>۳</sup>.

فایده دهم: به طهارت صغری مصحف برداشتن و به طهارت کبری کلام مجید از بر خواندن.

فایده یازدهم: چون به طهارت باشد، ملک با او به یک جامعه خواب باشد.

فایده دوازدهم: هرکه طهارت نگه دارد، ملک بر او صلوات فرستد که: «اللهم اغفر له اللهم ارحمه».

فایده سیزدهم: چون طهارت بسازد، هرگناه که کرده باشد از او بریزد.

فایده چهاردهم: سبب رفع درجات است، که رسول خدا ﷺ گفت: «و اسباغ الوضوء فی السبرات»<sup>۴</sup>.

فایده پانزدهم: سبب حلال شدن مناجات حق تعالی که: «لاصلوه الا بالطهور»<sup>۵</sup>.

فایده شانزدهم: آن است که روز قیامت برخیزد، روی سپید و نورانی دست و نورانی پای.

فایده هفدهم: نیمه نشانهای ایمان حاصل گردد که: «الطهور شرط الایمان»<sup>۶</sup>.

فایده هیجدهم: درجه سابقان حاصل کردن که: «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات»<sup>۷</sup>.

سابق گفته‌اند آنکه پیش از آنکه بانگ نمازگویند بر طهارت باشد.

فایده نوزدهم: درجه محبت حاصل کردن.

فایده بیستم: نام رجولیت کسب کردن که: «فیه رجال یحبون ان یتطهروا و الله یحب المطهرین»<sup>۸</sup>.

اگرچه آیت در حق «اهل قبا» آمده است که استنجا به آب می‌کردند، لکن چون استنجا شرط طهارت شرعی آمد لابد حکم آن لازم آمد، به خلاف عرف و عادت، و فایده‌های دیگر هست، اسرار آن نگفتم تا در راه روندگان پیدا شود، ان شاء الله تعالی.

<sup>۱</sup> - سورة انبیاء «۲۱» آیه ۳۰.

<sup>۲</sup> - وسائل الشیعه، ج ۱، ۳۷۷.

<sup>۳</sup> - ر.ک: الجعفریات، ص ۳۴.

<sup>۴</sup> - الخصال، ج ۱ ص ۸۵.

<sup>۵</sup> - میزان الحکمة، ج ۱۰، ص ۱۱۵.

<sup>۶</sup> - میزان الحکمة، ج ۵، ص ۵۵۸.

<sup>۷</sup> - سورة فاطر «۳۵» آیه ۳۲.

<sup>۸</sup> - سورة توبه «۹» آیه ۱۰۸.

## شرط دوم: خاموشی زبان ظاهر الا از ذکر حق تعالی

در خاموشی زبان ظاهر، ده دوازده فایده بیش است:

فایده اول: نجات در روز قیامت از حساب.

فایده دوم: آن است که چون زبان ظاهر خاموش شود، زبان دل درگفتن آید.

فایده سوم: نجات از دوزخ، که رسول ﷺ گفت: «و هل یکتب الناس علی وجوههم او علی مناخرهم الا حصائد السننهم»<sup>۱</sup>.

فایده چهارم: آن است که هر روز اندامهای تن همه سوگند می دهند زبان را، که خاموش باش از زیادتگی گفتن، که اگر نگوید ابراء قسم ایشان باشد.

فایده پنجم: قهر نفس است در خاموشی، که این نفس هرزه گوی است.

فایده ششم: آن است که خاموش شود، باشد که کلام ملک بشنود که: «ان الحق لینطق علی لسان...».

فایده هفتم: آن است که خزاین حکمتها بر او بگشاید، که رسول ﷺ می فرماید: «اذا رایتم الرجل طویل الصمت فاجلسوا الیه فانه یقلن الحکمه».

فایده هشتم آن است که در مثل گفته: «لوکان الکلام من فضه کان السکوت من ذهب»<sup>۲</sup>؛ یعنی اگر گفتن از نقره بودی، خاموشی از زر بودی.

فایده نهم: آن است که در خاموشی تشبیه به زکریا علیه السلام است که حق تعالی او را گفت: «آیتک الا تکلم الناس ثلاثة ايام الا رمزا»<sup>۳</sup> و چون سه روز سخن نگفت، حق تعالی یحیی را در ایام کودکی به سخن آورد. عجب نباشد که چون مرد راه، روزی چند ازگفتن خاموش شود، یحیای دل او در ابتدای راه به گفتن آید.

فایده دهم: آن است که تشبیه به مریم علیها السلام است، مادر عیسی علیه السلام، که [گفت]: «انني نذرت للرحمن صوما فلن اکلکم الیوم انسیا»<sup>۴</sup> و چون خاموشی بگزید، حق تعالی عیسی را به طفلی در سخن آورد که «انني عبد الله اتاني الكتاب»<sup>۵</sup>. عجب نباشد که چون مرد راه از لغوگفتن خاموش شود، عیسیای دل او درگفتن آید.

فایده یازدهم: آن است که در خاموشی از سخن، دوام ذکر حق تعالی حاصل آید به دل و زبان؛ و در حدیث است که: «اهل بهشت را در بهشت، هیچ حسرت نبود بزرگتر از آن لحظه ای که بر ایشان گذشته باشد در دنیا که ذکر حق تعالی نگفته باشند یا درود بر پیغمبر نداده باشند».

## شرط سوم: خلوت دائم و عزلت از خلق.

در این معنا سیزده معنا و بیشتر فایده است:

فایده اول: نگهداشت دیده از نظر به شهوت.

<sup>۱</sup> - اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۵.

<sup>۲</sup> - ر. ک: اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۴.

<sup>۳</sup> - سوره آل عمران «۳» آیه ۴۱.

<sup>۴</sup> - سوره مریم «۱۹» آیه ۲۶.

<sup>۵</sup> - سوره مریم «۹۱» آیه ۳۰.

فایده دوم: نگهداشت پای از رفتن به حرام.  
 فایده سوم: نگهداشت دست از گرفتن و ستدن به حرام.  
 فایده چهارم: نگهداشتن گوش از شنیدن حرام.  
 فایده پنجم: سگ نفس در بند «نمودن» و حبس کردن.  
 فایده ششم: چون حواس ظاهر بسته شود، حواس باطن که درهای غیبت است، گشوده شود.  
 فایده هفتم: از آزار خلق دور شدن.  
 فایده هشتم: سلامت گزیدن، که: «السلامه فی العزله»<sup>۱</sup>.  
 فایده نهم: به روحانیان تشبیه کردن، که خلق ایشان را نبینند.  
 فایده دهم: جمعیت دل حاصل کردن.  
 فایده یازدهم: اکتساب درجه ظل عرش الرحمن که: «سبعة یظلهم الله فی ظله یوم لا ظل عرشه». یکی از ایشان بود که «و رجل ذکر الله خالیا ففاضت عیناه»<sup>۲</sup>، یعنی مردی بود حق تعالی را در خالی [خلوت] یادآورد و آب از چشم او روان شود.  
 فایده سیزدهم: نقوش دنیا و معاملات و داد و ستد ارباب دنیا از آینه دل دورکردن؛ و چون روی دل از نقوش دنیا صافی شود، نقوش آخرت در او پرتو زند و چون صافی تر شود، احوال و حقایق در او پرتو زند و چون صافی تر شود، صفات حق تعالی در او پرتو زند از راه عکس، و چون صفای تمام یابد وحدانیت در او پرتو زند چنان که جان و عقل و هوش ببرد، آنگه معرفت حاصل شود و مرد اهل تجلی شود.

## شرط چهارم: صوم

روزه را بیست و دو فایده است:  
 فایده اول: تشبیه به روحانیان، که ایشان چیزی نخورند از آنچه ما خوریم.  
 فایده دوم: نفس اماره را که دشمن حق تعالی است قهر کردن.  
 فایده سوم: خصوصیت حاصل کردن که: «الصوم لی و انا اجزی به»<sup>۳</sup>؛ یعنی روزه از آن من است و من بدو پاداش دهم.  
 فایده چهارم: ثواب بی نهایت به دست آوردن، «إِنَّمَا يُؤَقِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ»<sup>۴</sup>  
 فایده پنجم: نفس آلوده را از گناهان پاک کردن.  
 فایده ششم: تخته جان پاک را از خاک نفسانی بشستن تا نقوش علوم لدنی پدید آید، که «قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»<sup>۵</sup>.  
 فایده هفتم: از چشم دل، سبل که در او محکم شده باشد دور کردن، که چون مرد گرسنه شود، پیهی که در چشم دل باشد بگذارد و چشم دل روشن شود، در عالم غیب نگردد و عالم ملکوت را معاینه ببیند.

<sup>۱</sup> - مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۱۹.

<sup>۲</sup> - الخصال، ج ۲، ص ۳۴۳.

<sup>۳</sup> - اصول کافی، ج ۴، ص ۶۳.

<sup>۴</sup> - سوره زمر «۳۹» آیه ۱۰.

<sup>۵</sup> - سوره شمس «۹۱» آیه ۹-۱۰.

فایده هشتم: آنکه صائم راهها بر شیطان تنگ کند، و آن رگهاست در تن زیرا که شیطان در رگ و پوست رود. فایده نهم: سپر حاصل کردن از شیطان و دوزخ که «الصَّوْمُ جَنَّةٌ»<sup>۱</sup>. فایده دهم: نام [خویش] در جریده مخلصان ثبت کردن، زیرا که روزه عبادتی است که در او ریا و سمعت ننگند.

فایده یازدهم: درد دل گرسنگان شناختن و بر ایشان از راه شفقت و رحمت بخشودن. فایده دوازدهم و سیزدهم: دو شادمانی حاصل کردن که: «لِلصَّائِمِ فَرْحَتَانِ: فَرْحَةٌ عِنْدَ افطَارِهِ وَ فَرْحَةٌ عِنْدَ لِقَاءِ رَبِّهِ»<sup>۲</sup> یعنی یک شادمانی در وقت افطار، نه به آنکه نان خواهد خوردن، لیکن برای آنکه یک روز برای رضای حق تعالی روزه داشت تا روز قیامت دستگیر او باشد؛ و دیگر شادمانی دیدار حق تعالی، روز قیامت. فایده چهاردهم: تندرستی حاصل کردن.

فایده پانزدهم: بدترین و عاها تهی کردن که: «مَا مَلَى وَعَاءُ شَرًّا مِنْ بَطْنٍ»<sup>۳</sup>. فایده شانزدهم: امانت گزاردن، که روز امانت حق تعالی است که هیچ کس به روزه دار مطلع نباشد به جز او. فایده هفدهم: وفایه عهدکردن، که چون روزه دار نیت کند که روزه خواهم داشتن، عهدی باشد که با خدای تعالی کند.

فایده هیجدهم: خود را منصب امانت حاصل کردن که: «الصَّائِمُ الْمَتَّوْعُ آمِنٌ نَفْسِهِ» و به روایتی دیگر: «أَمِيرٌ نَفْسِهِ» یعنی از امانت.

فایده نوزدهم: نیکی به دیوان خویشتن نوشتن. اگر تواند که روزه تمام بدارد، «ده» نیکویی نویسد و اگر تمام نشود هم یک نیکویی نویسد، از وعده رسول ﷺ که گفت: «نِيهِ الْمُؤْمِنِ ابْلَغُ مِنْ عَمَلِهِ»<sup>۴</sup> زیرا که اگرچه عمل را این فضیلت است که چون به تمامت پیوندد به اخلاص، ده نیکویی نویسد، اما آن خطر نیز دارد که چون ریا و سَمَعَتِ درآید، خود را خبط کند؛ و در نیت این نیست زیرا که نیت، عمل دل است و ملک بر آن اطلاع نیست، خاصه آدمی را؛ پس ریا و سمعت درنگند.

فایده بیستم: آن است که از لغو و بیهوده گفتن باز رهد. فایده بیست و یکم: آن است که بر روزه دار بعد از نماز دیگر، لغو ننویسد، از وعده رسول ﷺ. فایده بیست و دوم: آن است که هر که روزه دارد، معان و موفق باشد که: «اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ»<sup>۵</sup> یعنی: «بِالصَّوْمِ وَالصَّلَاةِ».

### شرط پنجم: دوام ذکر لا اله الا الله

و اگر وقت وقت<sup>۶</sup> نیز بر محمد رسول الله بگوید سخت خوب بود و علم اولین و آخرین در این کلمه مضمون است.

<sup>۱</sup> - اصول کافی، ج ۲، ص ۲۲۴.

<sup>۲</sup> - اصول کافی، ج ۴، ص ۶۵.

<sup>۳</sup> - مستدرک الوسائل، ج ۱۶ ص ۲۱۰.

<sup>۴</sup> - امالی طوسی، ص ۴۵۴.

<sup>۵</sup> - سوره بقره «۲» آیه ۱۵۳.

<sup>۶</sup> - گاه گاه.



آن آوردی چو حق به یاد آوردی      ورنه به مثل به دست باد آوردی  
ظلمی که بکرده‌ای به جان و دل خویش      فارغ بنشین کان همه داد آوردی

چون گفتم که علم اولین و آخرین در این کلمه تعبیه است، فواید او را شرح دادن خامی بود.

کعبه را جامه کردن از هوس است      یاء بی‌یتی جمال کعبه بس است

با این همه فوایدی چند یاد کرده آید:

فایده اول: آن است که رسول ﷺ فرمود: «أَمَرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ. فَإِذَا قَالُوهَا فَقَدْ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ مِنَ اللَّهِ وَحَسَابِهِمْ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى».<sup>۱</sup>

فایده دوم: آن است که بلندترین هفتاد و هفت اعلام دین است که «اعلاها شهادة ان لا اله الا الله».

فایده سوم: آن است که «هرکه» یک بار از راستی بگوید لا اله الا الله و بر آن میرد، به بهشت رود.

فایده چهارم: آن است که رسول ﷺ فرمود: «مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».<sup>۲</sup>

فایده پنجم: رسول ﷺ گفت: «مَنْ يَعْلَمُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ»<sup>۳</sup>، یعنی هرکه بداند که هیچ خدای نیست به جز خدای تعالی، در بهشت رود.

فایده ششم: آن است که این کلمه را بردارند که: «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ».<sup>۴</sup>  
فایده هفتم: آن است که اسم اعظم در این کلمه است.

فایده هشتم: آن است که چون بنده بگوید لا اله الا الله، ستون عرش حق تعالی بلرزد؛ حق تعالی گوید: «یا عرش اسکن، فيقول نخ كيف اسكن و لم تغفر لقاتلها، فيقول الله تعالى: اسكن فقد غفرت له»،<sup>۵</sup> یعنی حق تعالی گوید مر عرش را که: ای عرش بیارام، گوید: چگونه بیارام و نمی‌آمرزی گوینده لا اله الا الله؟ حق تعالی گوید: بیارام که من بیارمزم او را.

فایده نهم: آن است که فاضل‌ترین ذکرها این کلمه است که: «أَفْضَلُ الذِّكْرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».<sup>۶</sup>

فایده دهم: آنکه فاضل‌ترین کلمه‌ای که جمله پیامبران و رسول ﷺ گفتند این کلمه است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ».

فایده یازدهم: آن است که این کلمه ذکر است و توحید است و هر ذکری توحید نیست.

فایده دوازدهم: آن است که این، کلمه نفی و اثبات است؛ نفی خدایان به دروغ است و اثبات خدای تعالی.

فایده سیزدهم: آن است که کافران تا این کلمه نگویند مسلمان نشوند.

فایده چهاردهم: آن است که این، کلمه نجات است و اگر کلمه‌ای بودی بهتر از این در نجات، رسول ﷺ بر عم خویش ابوطالب، عرضه کردی.

فایده پانزدهم: آن است که رسول ﷺ بر اسامه که مولا و دوست او بود خشم گرفت به سبب آنکه کافری در میان غزا گفته بود: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و اسامه نیزه بر او زد.

و قال: «مَنْ لَكَ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ اقْتَلْتَهُ بَعْدَ أَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۱- عوالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۲- مستدرک، ج ۵، ص ۳۶۴.

۳- بحارالانوار، ج ۳۰، ص ۵۷۴.

۴- سورة فاطر «۳۵» آیه ۱۰.

۵- توحید صدوق، ص ۲۳.

۶- ر.ک: الدعوات، ص ۲۰.

فایده شانزدهم: آن است که روزی صحابه رسول ﷺ گفتند: فلان کس منافق است، رسول ﷺ گفت: مگوئید! آخر نه گوینده لا اله الا الله است؟ گفتند: بلی یا رسول الله! گفت: هر بنده‌ای که به راستی گوید «لا اله الا الله دخل الجنة»<sup>۱</sup>.

فایده هفدهم: آن است که چون بنده گوید لا اله الا الله، آسمان و زمین را پرکند، یعنی ترازوی وی پرکند. فایده هجدهم: آن است که روز قیامت بنده را بیاورند در عرصات و نیکی و بدی او بسنجند، بدی او در ترازو زیادت باشد. حق تعالی او را گوید: هیچ نیکی دیگر داری؟ گوید: خداوندا ندارم، و از خود ناامید شود. حق تعالی گوید: «بلی ان لك عندنا حسنة» یک بار گفته شد «لا اله الا الله»، آن را بیاورند در کاغذی نوشته همچند ناخن. این بنده درجات سیئات خود بسیار ببیند و این، مقدار یک ناخن کاغذ ببیند. گوید: خداوندا! این قدر یک ناخن چه باشد در برابر آن سجلات؟ حق تعالی گوید: «لا ظلم اليوم»<sup>۲</sup>. این کاغذ مقدار یک ناخن را در یک پله ترازو نهد و آن سجلات بدیها را در پله دیگر. آن سجلات و بدی چون باد به بالا رود و پله کاغذ «لا اله الا الله» گران آید. او را به بهشت برند. راوی این حدیث گفت: در آن مجلس که این حدیث بخوانند، غریبی بود که کسی او را نشناختی. چون این حدیث بشنید، نعره‌ای از او برآمد و در آن نعره جان بداد. اصحاب حدیث او را تجهیز کردند و من در آنجا بودم که بر او نماز کردند. و اگر خواهم، هزار فضیلت و فواید این کلمه را بگویم، لکن اختصار بر این مقدار اولی دیدم.

### شرط ششم: نفی خواطر

این مشکل‌ترین شرط باشد بر رهروان راه حق تعالی و حقیقت نفی خواطر حقیقت ذکر است، زیرا که خواطر پنج نوع است:

اول، خاطر حق است، و نشان آن خاطر آن است که بی سبب در دل آید و آن خاطر را نفی نباید کرد و خود را به حقیقت نفی نتوان کرد، لکن وظیفه مبتدی آن است که نفی کند؛ زیرا که او هنوز در تمییز خواطر استاد نگشته.

دوم، خاطر دل است.

سوم، خاطر ملک است.

و هر دو به یکدیگر نزدیکند و میان خاطر دل و خاطر ملک فرقی دقیق است و این فرق را آنجا دانی حدیث رسول ﷺ خود جوانمرد بود و در ماه رمضان جوانمردتر بودی و چون جبرئیل عليه السلام به نزد او بودی، جوانمردتر بودی از باد وزان. پس بدانستی که از حضور ملک و خاطر او جوانمردی زیارت شود.

چهارم، خاطر نفس است.

پنجم خاطر شیطان.

و این هر دو خاطر به یکدیگر نزدیکند لکن میان هر دو خاطر فرقی است، و آن، آن است که چون نفس چیزی بخواهد و نیابد، باز همان بخواهد و در خواستن آن چیزها ستیزها نماید و شیطان چون به چیزی که گناه است فرماید، اگر مرد آن نکند، به چیز دیگری خواند زیرا که او را مراد اضلال است.

<sup>۱</sup> - توحید صدوق، ص ۲۷.

<sup>۲</sup> - سورة غافر «۴۰» آیه ۱۷.

دیگر فرق میان خاطر دل و ملک و میان خاطر نفس و شیطان آن است که خاطر دل و ملک به قربت حق تعالی خوانند و میل کنند به رضای حق تعالی و دریافت ثواب آخرت، و نفس و شیطان پهلو تهی کنند از قربت حق تعالی و میل دارند به زخارف دنیا و شهوات نفسانی. فرق دیگر آنکه، از خاطر ملک و دل، سکون و طمأنینه دل حاصل شود و اعتراض از درون نه؛ و از خاطر نفس و شیطان، گرانی درون پدید آید و از هرگوشه‌ای معترضان پدید آیند. فرق دیگر آن است که دل و ملک به محمودات خوانند در غالب احوال، و نفس و شیطان به مذمومات خوانند در غالب احوال. فرق دیگر آن است که خاطر دل و ملک موافق کتاب الله و سنت رسول ﷺ باشد و خاطر نفس و شیطان مخالف کتاب الله و ملک و دل و سنت رسول ﷺ باشد. فرق دیگر آنکه از خاطر ملک و دل یقین افزایشند و از خاطر نفس و شیطان شک و ریب پدید آید. فرق دیگر آنکه خاطر ملک و دل از جنس خواطری باشد که نزدیک جان دادن بود و خاطر نفس و شیطان از جنس خواطری باشد که در وقت تندرستی و کامرانی پدید آید. فرق دیگر آن است که در وقت خاطر ملک و دل، مشاهده صافی تر شود و تیرگی برود و خاطر نفس و شیطان به جز تیرگی و گرانی دل، طبیعی نارد.

### شرط هفتم: تسلیم و رضا دادن به حکم حق تعالی

تفویض و توکل هم از این باب است در سراء و ضراء و شدت و رخا در میان قبض و بسط و خوف و رجا و انس و هیبت؛ و چون این باب کمال گیرد، تجلی روان شود و از آن معرفت زاید و از معرفت، محبت و مودت زاید و از مودت، محو و اثبات و فنا و بقا زاید و از این، یقین و تمکین زاید و شکوک نفسانی به یکبار برخیزد.

### شرط هشتم: اختیار صحبت صالحان و هجران از اخوان سوء

و شیخ از این صالحان باشد و قال الله تعالی: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>۱</sup> و رسول ﷺ فرمود: «مثل الجليس الصالح كمثل العطار ان لم يحدك من عطره عبق بك رايحته و مثل الجليس السوء كمثل نافخ الكير ان لم يحرقك ناره عبق بك دخانه»<sup>۲</sup>؛ یعنی مثل همشین نیک مثل عطار باشد، اگر از عطر خود چیزی به تو ندهد، بوی خودش در تو گیرد و مثل همشین بد مثل آهنگر باشد که اگر آتش وی تو را بنسوزاند، بوی دود در تو گیرد.

شرط شخصیت آن باشد که شیخ عالم باشد به کتاب خدای تعالی و سنت رسول ﷺ، و با این همه صاحب مجاهدت و مشاهدت بود، و صاحب فراست بود، و صاحب همت و تصرف بود. قال الله تعالی: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي»<sup>۳</sup> و شیخ قلاوز راه حق باشد؛ مخاوف و مفاصد و مهالک راه داند و صواب از ناصواب شناسد، و در میان خواطر، تمییز و تفسیر واقعات درویشان را صاحب دیده و ماهر بود؛ و واقعه، کاری بود به یک درجه بلندتر از خواب، زیرا که خواب هم مشاهده بود و لکن عوام را باشد و به تعبیر حاجت آید زیرا که عوام را مصوره و مخیله افتاده باشد، صاحب صورت و خیال باشند و غلظ حجاب

<sup>۱</sup> - سورة توبه «۹» آیه ۱۱۹.

<sup>۲</sup> - ر. ک: جامع الاخبار، ص ۱۸۳.

<sup>۳</sup> - سورة يوسف «۱۲» آیه ۱۰۸.

ایشان را نگذارد که معانی «بی» صورت و خیال ادراک کنند، و این علامت رهروان است که ایشان به واسطه مجاهدت، آن سبل، از پیش دیده دل دور کرده باشد، معانی را «بی» صورتها و خیال ادراک کنند، آنگاه دیگر مجاهدت کنند تا معیله و مصوره را ضعیف کنند، برهان آن مضمحل شود، صورت و خیال از میان برخیزد. مقصود آن است که آنچه زیادت بر خواب عامیان باشد، واقعه و مشاهده باشد و این خواص رهروان را باشد و رهروان نیز خواب بینند لکن خواب ایشان را به تعبیر حاجت نباشد الا به نادر، و خواب ایشان چون عیان باشد.

## شرط نهم: ترک خواب و خوابگاه الا از غلبه

این را فواید بسیار است:

فایده اول: آنکه تشبیه باشد به اخلاق ملائکه و آن باری، عز و علا، قال الله تعالی: «لَا تَأْخُذْهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ»<sup>۱</sup>.  
 فایده دوم: آن است که علامات روندگان، بیداری باشد که هر چه بخشید، به منزل نرسد.  
 فایده سوم: آنکه بیداری نشان محبان است که هر که چیزی را دوست دارد، خوابش نبرد.  
 فایده چهارم: آنکه بیداری نشان ترسندگان و امید دارندگان باشد زیرا هر که ترسید خوابش نبرد و آنکه امید دیدن دوست دارد به خواب نرود.

فایده پنجم: آنکه ذکرگوینده دوام پذیرد و بسیار ذکرگوید. قال الله تعالی: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ»<sup>۲</sup>.

فایده ششم: آنکه چون به خواب باز رود، باشد که واقعه‌ای آید و بیداری نبیند، از مقام خاصگیان بازماند.  
 فایده هفتم: آنکه چون کم خسب، در ثنای حق تعالی در آید که: «كَانُوا قَلِيلًا مِّنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ، وَ بِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ»<sup>۳</sup>.

فایده هشتم: آنکه رسول ﷺ فرمود «يَنْزِلُ رَبَّنَا إِلَىٰ سَمَاةِ الدُّنْيَا حِينَ بَقِيَ ثَلَاثُ اللَّيْلِ الْآخِرِ»<sup>۴</sup> و اگر بخشید در این وقت از نزول و حقیقت او محروم ماند.

فایده نهم: آنکه در آخر این حدیث حق تعالی می‌گوید: «هَلْ مِنْ تَائِبٍ هَلْ مِنْ سَائِلٍ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ حَتَّىٰ يَنْفَجِرَ الْفَجْرُ»<sup>۵</sup>. پس چون خفته باشد، از توبه مقبول و درخواست حوائج و استغفارگناهان باز ماند؛ و مصداق این حدیث در کتاب الله است، چون برادران یوسف از پدر درخواست کردند استغفارگناهی که کرده بودند در حق یوسف و ابن یامین، یعقوب عليه السلام گفت: «سَوْفَ أَسْتَغْفِرُ لَكُمْ رَبِّي»، یعنی به وقت سحر.

فایده دهم: آنکه هر خوابی نه خواب باشد بلکه وقتی آید که مرد را خواب آید و آن خواب نباشد، واقعه بر او سایه افکند، اگر مرد صبر کند و بنخسب در حال ثمره آن مشاهده بیند.

فایده یازدهم: آنکه حقیقت خواب آن است که جان علوی است و این جسم کثیف سفلی و جان نیاساید تا به مقام خویش و به یاران خویش نرسد و از این است که حق تعالی می‌گوید: «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا

<sup>۱</sup> - سورة بقره «۲» آیه ۲۵۵.

<sup>۲</sup> - سورة آل عمران «۳» آیه ۱۹۱.

<sup>۳</sup> - سورة ذاریات «۵۱» آیه ۱۷-۱۸.

<sup>۴</sup> - ر. ک: توحید صدوق، ص ۱۷۶.

<sup>۵</sup> - ر. ک: توحید صدوق، ص ۱۷۶.

<sup>۶</sup> - سورة یوسف «۱۲» آیه ۹۸.

وَأَلْتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى»<sup>۱</sup>. پس چون نخسبد، بیند که جان چگونه می‌رود و چگونه می‌آید و اگر در خواب شود از آن خبر نیابد. فایده دوازدهم: آنکه چون این صورت خاکی است جزء به کل می‌گراید، از آن است که تا پهلو بر زمین نهد مرد نیاساید. پس اگر بخسبد و پهلو بر زمین نهد، وجود و ثقل جسمانی از روح بر زمین افتد و جان علوی بماند، جان او را چون آفتاب میان روز ببند.

## شرط دهم: آن است که در خوردن طعام و شراب اسراف نکند و اقتار نکند و بر حال وسط نگاه دارد

زیرا که حق تعالی می‌گوید: «إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا»<sup>۲</sup> و این را فواید بسیار است:

فایده اول: آن است که فرمان حق تعالی به جای آورد که: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا»<sup>۳</sup>. فایده دوم: آنکه به این قدر، از جمله بندگان خاص حق تعالی شود زیرا که در قرآن می‌گوید: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»<sup>۴</sup> آنگاه بر او عطف کند که «وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا»<sup>۵</sup>. فایده سوم: آنکه حق به مستحقان رسانیده باشد که: «ان لنفسك عليك حقا و ان لروحك عليك حقا».

فایده چهارم: آنکه در حدود بهایم در نیاید که: «كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلًا إِنَّكُمْ مُّجْرِمُونَ»<sup>۶</sup> در جای دیگری گوید «وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ»<sup>۷</sup>.

فایده پنجم: آنکه اگر بسیار خورد، سگ نفس قوی شود، او ناگاه بدرد، و در مثل گفته‌اند «سمن کلبک یا کلبک»؛ و اگر کم بخورد یا نخورد، بیم آن بود که دماغش خشک شود و عقل از او مستور شود و دیوانه گردد. پس معلوم شد که میانه کار اولی است و از آن است که رسول ﷺ گفته است: «خیر الامور اوسطها»<sup>۸</sup> یعنی بهترین کارها میانه است.

فایده ششم: آن است که رسول ﷺ گفت: «ان هذا الدین متین فاوغلوا فيه برفق فان المنبت لا ارضا قطع ولا ظهرا ابقى»<sup>۹</sup> یعنی این دین من دینی سخت است؛ آهسته به راه روید تا دریابید و اگر سخت روید نرسید؛ که بارگیر شما از کار باز ایستد و این نفس بارگیر مرد است؛ اگر قوت بسیار دهد قوی گردد و بگریزد و اگر قوت از او بازگیرد راه نتواند برید و لهذا قال رسول ﷺ: «اجوع یوما و اشبع یوما»<sup>۱۰</sup>.

<sup>۱</sup> - سورة زمر «۳۹» آیه ۴۲.

<sup>۲</sup> - سورة فرقان «۲۵» آیه ۶۷.

<sup>۳</sup> - سورة اعراف «۷» آیه ۳۱.

<sup>۴</sup> - سورة فرقان «۲۵» آیه ۶۳.

<sup>۵</sup> - سورة فرقان «۲۵» آیه ۶۷.

<sup>۶</sup> - سورة مرسلات «۷۷» آیه ۴۶.

<sup>۷</sup> - سورة محمد «۴۷» آیه ۱۲.

<sup>۸</sup> - عنالی اللثالی، ج ۱، ص ۲۹۶.

<sup>۹</sup> - بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۸؛ و نیز ر.ک: اصول کافی، ج ۲، ص ۸۶.

<sup>۱۰</sup> - اصول کافی، ج ۸، ص ۱۳۱.

فایده هفتم: آن است که این نفس و شیطان، سگان راهند و دشمن مردند. اگر بسیار خوردند، او را بدرند در راه و اگر هیچ ندهد، عوعو خواتر کند و مرد را جمعیت نماند و اگر اندکی به ایشان دهد چندانگی که در خواب شوند و ساکن گردند، خوش خوش مرد راه گیرد و برود و از مشغله ایشان فارغ باشد. ان شاء الله تعالی.